



مقدمه

هشتمین امام معصوم (علیه السلام) در انتظار پسر و شیعیان در تب و تاب رویت جمال جواد الائمه (علیه السلام) بودند. حدود چهل و هفتمین بهار عمر امام رضا (علیه السلام) سپری می شد اما هنوز فرزندی کاشانه پر فروغش را فروزان نساخته بود از طرفی حضرت مورد طعنه دشمنان و زخم زبان آنها قرار داشت که گاه بوسیله نامه نیز آن حضرت را مورد آزار قرار می دادند که نمونه آن را می توان در مکتوب «حسین ابن قیاما» مشاهده کرد. او که از سران «واقفیه» بود در نامه ای به امام رضا (علیه السلام) می نویسد: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزندی نداری و امام (علیه السلام) پاسخ او را چنین نگاشت که از کجا می دانی که من فرزندی نخواهم داشت چند روزی طول نخواهد کشید که خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد که حق را از باطل جدا می کند. تا اینکه طبق پیش بینی امام (علیه السلام) در رمضان سال 195 هجری به نقل از ابن عیاش در دهم رجب آن سال ستاره امام جواد (علیه السلام) متجلی شد و مادرش «سبیکه» را که از خاندان «ماریه قبطیه» همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و به فرموده امام رضا (علیه السلام) آفرینشی پاکیزه و منزّه داشت، مرتبت و مقامی بالاتر بخشید.

ولادت امام جواد(علیه السلام)

تمامی شایعات مربوط به امام رضا (علیه السلام) را پایان بخشید و دلهره و اضطراب را از میان شیعیان زدود. بدین جهت، که امام در حق فرزندش فرمود: این مولودی است که برای شیعیان ما «در این زمان» با برکت تر از او زاده نشده است.

مولودی که حدود شانزده سال رهبری و امامت شیعیان را عهده دار شد و در این راستا آثاری شگفت از خویش به یادگار گذارد و مکتب علمی، اجتماعی شیعه را جلوه خاص بخشید.

شهادت آن بزرگوار پایانی است بر تلاش های چشمگیر و پر فروغش، تلاش هایی که خلفای بنی عباس و دشمنانش را آنچنان غافلگیر نمود که نتوانستند آن حضرت را تحمل نمایند و بدین جهت در صدد شهادت آن حضرت بر آمدند و این نوشتار نگاهی است به عوامل و موجبات شهادت آن حضرت که در این زمینه به بررسی سه عامل می پردازیم:

تقوای الهی و عدم همراهی با فساد

درباره این موضوع می دانیم که یکی از القاب آن حضرت «تقی» است و این به خاطر جلوه و ظهور خاصی است که تقوای الهی آن امام همام در اجتماع آن روز نموده و جهانی از پاکی و عفاف و تقوا را فرا راه دیدگان قرار داده بود و الا تمامی معصومین بر خور دار از صفت تقوا و عصمت الهی هستند چنانکه همه «صادق» راستگو و «کاظم» فرو برنده خشم و «زین العابدین» زیباترین روح پرستنده هستند.

اما فرهنگ القاب معصومین ریشه ای اجتماعی و برخاسته از عنایت الهی دارد که لقب «تقی» نیز از این مقول هاست نگاهی به شرایط اجتماعی آن بزرگوار و وضعیت درباریان ما را بدین نکته رهنمون می کند که دشمن تلاشی پیگیر داشت تا به گمان خود آن حضرت را با عیاشی ها و فساد دربار برای یک بار هم که شده است آلوده کند و در نتیجه آن حضرت را از چشم شیعیان و طرفدارانش که او را به خاطر پاکی و طهارت الهی اش می ستودند ساقط کند و حتی مامون برای کشاندن آن حضرت به بزم دربار دخترش ام الفضل را به عقد آن حضرت در آورد و در این جهت دستور لازم را نیز صادر کرد. اما راه به جایی نبرد و پاکی و تقوای امامت بر اندیشه باطل مامونی پیروز گشت و نورانیتی مضاعف یافت. این بار کافی است روایت ذیل را مرور کنیم.

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از محمد بن ریان نقل می کند که مامون درباره امام محمد تقی (علیه السلام) به هر نیرنگی دست زد شاید بتواند آن حضرت را مانند خود اهل دنیا نماید و به فسق و لهو او را متمایل کند به نتیجه ای نرسید تا زمانی که خواست دختر خود را به خانه آن حضرت بفرستد دستور داد صد کنیزک ارزین ترین کنیزکان را بگمارند تا زمانیکه امام جواد (علیه السلام) برای حضور در مجلس دامادی وارد می شود با جام های جواهر نشان از او استقبال کنند کنیزان به آن دستور العمل رفتار کردند ولی حضرت توجهی به آنها ننمود و مردی بود به نام «مخارق» که آوازه خوان بود و برپت نواز و ریشی دراز داشت. مامون او را طلبید واز او خواست که تلاش خود را جهت متمایل نمودن امام به امور مزبور بکار گیرد. مخارق به مامون گفت: اگر ابوجعفر (علیه السلام)

کمترین علاقه ای به دنیا داشته باشد من به تنهایی مقصود تو را تامین می‌کنم. پس نشست مقابل آن حضرت و آواز خود را بلند کرد بگونه ای که اهل خانه دورش گرد آمدند و شروع کرد به نواختن عود و آوازخوانی. ساعتی چنین کرد ولی دید حضرت جواد (علیه السلام) نه به سوی او و نه به راست و چپ خود هیچ توجهی ننمود. سپس سربرداشت و رو به آن مرد کرد و فرمود، «اتق الله یا ذالعثنون» از خدا پروا کن ای ریش دراز پس عود و بریط از دست آن مرد افتاد و دستش از کارافتاد تا آن که بمرد. مامون از او پرسید تو را چه شد؟ گفت: وقتی که ابو جعفر (علیه السلام) فریاد برکشید آن چنان هراسیدم که هرگز به حالت اول باز نخواهم گشت.

روایت فوق بیانگر عمق توطئه مامون جهت نشانه گرفتن تقوای الهی امام جواد (علیه السلام) می باشد که عصمت الهی امام جواد (علیه السلام) نقشه های آنان را نقش بر آب می نمود. و در همین راستا سخن دیگری که از «ابن ابی داود» نقل شده است که در جمع اطرافیان خود گفت:

خلیفه به این فکر افتاده است که ابوجعفر (علیه السلام) را برای شیعیان و پیروانش به صورت زشت و مست نامتعادل آلوده به عطر مخصوص زنان نمودار کند. نظر شما در این باره چیست؟ آنها می‌گویند اینکار دلیل شیعیان و حجت آنرا از بین خواهد برد اما فردی از میان آنان می‌گوید جاسوس هایی از میان شیعیان برایم این چنین خبرآورده اند که شیعیان می‌گویند در هر زمان باید حجتی الهی باشد و هرگاه حکومت متعرض فردی که چنین مقامی نزد آنان دارد بشود خود بهترین دلیل است بر اینکه او حجت خداست. پس از آن «ابن ابی داود» خبر را به خلیفه منتقل می‌کند دراین هنگام خلیفه این چنین اظهار نظر می‌کند که «امروز درباره اینها هیچ چاره وحيله ای وجود ندارد. ابوجعفر را اذیت نکنید. پس از نومیثی از همراهی امام و درخشش هرچه بیشتر جلوه های پاکی و تقوای امام بود که دشمن تصمیم به شهادت امام (علیه السلام) را می‌گیرد زیرا که هر روز شخصیت امام فروغی فروزان تر به خویش می‌گیرد و دل های مشتاق پاکی و عفاف را هرچه بیشتر بسوی خویش جذب می‌کند. و امام (علیه السلام) خود بی رغبتی و ناراحتی خویش را از وضعیت دربار و همراهی آنان اظهار می‌داشت.

«حسین مکاری» می‌گوید: در بغداد بر ابوجعفر (علیه السلام) وارد شدم و در نزد خلیفه بانهایت جلالت می‌زیست. با خود گفتم که حضرت جواد (علیه السلام) با این موقعیت که در اینجا دارد دیگر به مدینه برنخواهد گشت.

چون این خیال در خاطر من گذشت دیدم امام سرش را پایین انداخت و پس از اندکی سربلند کرد در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: «ای حسین! نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد من بهتر است از آنچه که مشاهده می‌کنی.»

برتری دانش و تفوق علمی

دومین عامل شهادت امام جواد (علیه السلام) را می‌توان حضور قوی و کار آمد حضرت در صحنه های علمی و برتری دانش آن حضرت بر شمرد زیرا که این امر ناتوانی خلیفه را در مقابل امام جواد (علیه السلام) که بسیاری خلافت را حق آنان می‌دانستند به نمایش می‌گذاشت. و ضعف بنیه علمی دانشمندان درباری را هر چه بیشتر آشکار می‌ساخت که از میان مباحثات متعدد حضرت یکی از آنها را برگزیده و نقل می‌کنیم.

«زرکان» که با «ابن ابی داود» دوستی و صمیمیت داشت می‌گوید: یک روز ابن ابی داود از مجلس معتصم

بازگشت، در حالی که به شدت افسرده و غمگین بود علت را جویا شدم گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم. پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) در مجلس معتصم برسر آمد. گفتم: جریان چه بود؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه «معتصم» خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد و محمد ابن علی (حضرت جواد علیه السلام) را نیز فراخواند و از ما پرسید دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست. گفت: دلیل آن چیست؟ گفتم: چون منظور از دست در آیه تیمم «فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيْكُمْ» «صورت و دست هایتان را مسح کنید» تا مچ دست است. گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می‌گفتند: دست دزد باید از مچ قطع شود ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود و چون معتصم دلیل آن را پرسید گفتند: منظور از دست در آیه شریفه وضوء:

«فَاغْسِلُوا وُجُوْهَكُمْ وَ اَيْدِيْكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ» صورت‌ها و دست هایتان را تا آرنج بشویید. تا آرنج است. آنگاه

معتصم رو به محمد ابن علی (امام جواد علیه السلام) کرد و پرسید: نظر شما در این مساله چیست؟ گفت: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار. معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویید. محمد بن علی (علیه السلام) گفت: چون قسم دادی نظرم را می‌گویم. اینها در اشتباه اند. زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه دست باید باقی بماند. معتصم گفت: به چه دلیل؟

گفت: زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقق می‌پذیرد. بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود دستی برای او نمی‌ماند تا سجده نماز را به جا آورد و نیز خدای متعال می‌فرماید: «وَ اَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا» «سجده گاه‌ها از آن خداست، پس هیچ کس را همراه با خدا مخوانید.» ابن ابی داود می‌گوید: معتصم جواب محمد بن علی را پسندید دستور داد انگشتان دزد را قطع کنند و من همانجا آرزوی مرگ کردم. پس از سه روز ابن ابی داود به حضور معتصم می‌رسد و می‌گوید: به معتصم گفتم خیر خواهی برای امیرالمومنین بر من واجب است و من در این جهت سخنی می‌گویم که می‌دانم با آن به آتش جهنم می‌افتم. معتصم گفت آن سخن چیست؟ گفتم: چگونه امیرالمومنین برای امری از امور دینی که اتفاق افتاده است به خاطر گفته مردی که نیمی از مردم به امامت او معتقدند و ادعا می‌کنند او از امیرالمومنین شایسته‌تر به مقام اوست، تمامی سخنان آن علماء و فقها را رها کرده و به حکم آن مرد حکم کرد؟ پس رنگ معتصم تغییر کرد و متوجه هشدار من شد و گفت: خدا را در برابر این خیرخواهیت به تو پاداش نیک عطا کند و پس از آن بود که تصمیم به شهادت امام (علیه السلام) گرفت.

بزرگداشت نهضت های شیعی

حسین بن علی مشهور به شهید فخر نواده حضرت مجتبی (علیه السلام) در زمان یکی از خلفای بنی عباس به نام هادی عباسی قیام کرد. یاد و نام او سندی بر محکومیت بنی عباس تلقی می‌شد و حماسه نهضت های شیعی علیه خلفای عباسی را در خاطره‌ها تجدید مینمود. در حمایت از این شهید انقلابی روایتی نیز از امام جواد (علیه السلام) می‌خوانیم: «پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه

ای برای ما بزرگتر از فاجعه فسخ نبوده است.» یکی از نویسندگان در حکمت نقش انگشتی امام جواد(علیه السلام) «نعم القادر الله» می نویسد: بعد از آن که «مامون» همه انقلاب ها را سرکوب نموده و تمامی صداها را خفه کرد. طبیعی بود که مامون و عباسیان و یارانسان احساس کنند که به نهایت آروزشان رسیده و به ارزشمندترین آرمان هایشان که عبارت بود از محکم ساختن پایه های حکومت و سلطنتشان به طوری که دیگر هیچ نیرویی توان ایستادن در برابر جبروت و سرکشی آنان نداشته دست یافته اند ولی می بینیم که بعد از این همه، نقش انگشتی امام جواد(علیه السلام) در برابر تمامی تصورات آنان قد علم می کند و تمامی مظاهر و سرکشی و ستم آنان را محکوم می کند آن نقش این جمله است «نعم القادر الله» چه نیکو توانمندی است خدا. و در این راستاست که معتصم پس از این که از مردم بیعت برای خود گرفت جویای حال امام جواد (علیه السلام) شد و دستور داد که امام جواد(علیه السلام) و همسرش ام الفضل را به بغداد فرا خوانند. زیرا که حضور و نام و یاد آن بزرگوار حماسه جهاد و پرچم آزادی و عزت ایمان است و جلوه امامت و وصایتش مهر باطلی است بر خلافت های باطل بنی عباس.

درد و سلام و صلوات خدا بر جواد الائمه(علیه السلام) آن هنگام که بامیلادش جلوه زیبای مبارکترین مولود را رقم زد و آن هنگام که باقامت زیبای امامت خویش قیامتی از شکوه و جلال و عظمت الهی را متجلی ساخت و آن زمان که در آخر ذی قعدة سال 220 هجری دیده ازجهان فرو بست و با غروب غمگانه و افتخار آفرین خویش تجلی بخش آیات جهاد و شهادت گشت.

چگونگی شهادت

در مورد شهادت امام جواد (علیه السلام) یک دسته از روایات می گویند آن حضرت به دست همسرش ام الفضل، دختر مأمون، به اشاره معتصم مسموم گشت.

ولی روایتی دیگر می گوید: بعد از آنکه معتصم امام را به بغداد طلبید... به وسیله «اشناس» شربتی از پرتقال برای امام فرستاد و اشناس به او گفت: پیش از شما امیرالمؤمنین به احمد بن ابی داوود و سعید بن خضیب و گروهی از بزرگان از این شربت نوشانیده و امر کرده است شما هم آن را با آب یخ بنوشید. این بگفت و یخ آماده کرد. امام فرمود: در شب آن را می نوشم. اشناس گفت: باید خنک نوشیده شود و الان یخ آن آب می شود و اصرار کرد و امام (علیه السلام) با علم به عمل آنان آن را نوشید.

در جای دیگری آمده است که ابن ابی داوود بعد از ماجرای مربوط به قطع دست سارق که امام (علیه السلام) دیگران را مجاب کرد و معتصم به سخن امام عمل کرد و حرف دیگران را رد کرد، معتصم را به کشتن امام تحریک کرد. ابن ابی داوود می گوید: پس به معتصم گفتم: خیر خواهی برای امیرالمؤمنین بر من واجب است و من واجب است و من در این جهت سخنی می گویم که می دانم با آن به آتش (جهنم) می افتم!

معتصم گفت: آن سخن چیست؟

گفتم: (چگونه) امیرالمؤمنین برای امری از امور دینی که اتفاق افتاده است فقهاء و علماء مردم را جمع کرد و حکم آن حادثه را از آنان پرسید و آنان حکم آن را به طوری که می دانستند گفتند و در مجلس، اعضای خانواده

امیرالمؤمنین و فرماندهان و وزراء و دبیران حضور داشتند و مردم از پشت در به آنچه که در مجلس می‌گذشت گوش می‌دادند... آنگاه به خاطر گفته مردی که نیمی از مردم به امامت او معتقدند و ادعا می‌کنند او از امیرالمؤمنین شایسته تر به مقام او است، تمامی سخنان آن علماء و فقهاء را رها کرد و به حکم آن مرد حکم کرد؟! !

پس رنگ معتصم تغییر کرد و متوجه هشدار من شد و گفت: خدا در برابر این خیر خواهیت به تو پاداش نیک عطا کند!

پس در روز چهارم یکی از دبیران وزرایش را مأمور کرد تا ابوجعفر (علیه السلام) را به منزل خود دعوت کند، او چنین کرد ولی ابوجعفر (علیه السلام) نپذیرفت و گفت: تو می‌دانی که من در مجالس شما حاضر نمی‌شوم. آن شخص گفت: من شما را برای ضیافتی دعوت می‌کنم و دوست دارم بر فرش خانه من قدم بگذاری و من با ورود شما به منزل متبرک شوم. و فلان بن فلان از وزرای خلیفه دوست دارد خدمت شما برسد. پس آن حضرت (علیه السلام) به منزل او رفت و چون غذا خورد احساس مسمومیت کرد و مرکب خود را طلبید. صاحب خانه از او خواست نرود، ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: بیرون رفتن من از خانه تو برای تو بهتر است! پس در آن روز و شب حال او منقلب بود تا اینکه رحلت نمود.